

تسهیل ورود به حرفه یا تضعیف امنیت حقوقی جامعه؟

نوشتاری از: مجتبی روحانی- سردفتر بازنشسته عضو
کمیسیون حقوقی کانون سردفتران ودفتریاران استان گیلان
صفحه ۴

چهارشنبه ۲۲ مهرماه ۱۴۰۵ ● سال اول ● شماره ۶۵

مرگ و حقوق؛ کاوشی در بقای حرمت و آثار قانونی پس از پایان حیات

پانیذ منصوری - پژوهشگر و کارشناس مسائل حقوقی

مرگ؛ پایان حیات یا زوال همه آثار حقوقی؟

مرگ، نقطه پایان حیات طبیعی انسان است؛ اما آیا می توان آن را پایان مطلق حرمت، منزلت و تمامی آثار حقوقی وجود او دانست؟ آیا با خاموش شدن حیات، هرگونه تعرض به پیکر، آرامگاه، نام، تصویر و حیثیت شخص در گذشته، از منظر حقوقی و اخلاقی بی اهمیت می شود؟ پاسخ به این پرسش ها مستلزم تفکیک میان اهلیت حقوقی، حرمت انسانی و حقوق و منافع قانونی بازماندگان است؛ تفکیکی که نادیده گرفتن آن می تواند به خلط مفاهیم حقوقی و برداشت های نادرست از جایگاه متوفی بینجامد.

پایان اهلیت تمتع؛ نه پایان همه آثار حقوقی

در نظام حقوقی ایران، ماده ۹۵۶ قانون مدنی مقرر می دارد: « اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود». مفاد این ماده روشن است: با مرگ، اهلیت تمتع شخص پایان می یابد؛ بنابراین، نمی توان تمام حقوق و تعهدات شخص زنده را بدون قید و توضیح، به همان صورت برای متوفی نیز مفروض دانست. با این حال، پایان اهلیت حقوقی به معنای زوال تمامی آثار حقوقی حیات یا مجاز بودن هرگونه رفتار موهن نسبت به درگذشتگان نیست. مرگ، وضعیت حقوقی انسان و روابط پیرامون او را دگرگون می کند، نه اینکه همه آثار آن را از صفحه حقوق محو سازد. یکی از روشن ترین جلوه های استمرار این آثار، نظام حقوقی ارث است. مطابق ماده ۸۶۷ قانون مدنی، ارث به موت حقیقی یا موت فرضی مورث تحقق پیدا می کند. با این وجود، مطابق ماده ۸۶۸ همین قانون، مالکیت ورثه نسبت به ترکه زمانی استقرار می یابد که حقوق و دیونی که به ترکه تعلق گرفته است، ادا شود. ماده ۸۶۹ نیز حقوق و دیون مقدم بر تقسیم ترکه را مشخص می کند. بنابراین، مرگ می تواند منشا پیدایش آثار حقوقی تازه ای باشد که رعایت آن ها برای ورثه، طلبکاران و دیگر اشخاص ذی حق ضرورت دارد. از همین جا باید میان دو مفهوم تمایز نهاد: نخست، بقای اهلیت و شخصیت حقوقی انسان پس از مرگ که مطابق ماده ۹۵۶ قانون مدنی با آن مواجه نیستیم؛ دوم، استمرار آثار حقوقی حیات و حمایت هایی که قانون، شرع یا حقوق اشخاص زنده در ارتباط با متوفی اقتضا می کند. این تمایز، مبنای پاسخ دقیق به پرسش اصلی نوشته است.

کرامت انسانی؛ حرمتی فراتر از حیات مادی

مسئله تنها به اموال و دیون محدود نمی شود. حرمت پیکر انسان پس از مرگ، از مبانی اخلاقی و دینی مهمی برخوردار است. قرآن کریم می فرماید: « وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ »؛ « و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم » این آیه، کرامت انسان را به عنوان اصلی بنیادین یادآور می شود؛ اصلی که در فهم اخلاقی و دینی رفتار با انسان، حتی پس از پایان حیات او اهمیت دارد. در همین راستا، از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «كَسْرُ عَظْمِ الْمَيِّتِ مِثْلُ كَكْسْرِ حَيًّا» یعنی شکستن استخوان مرده، مانند شکستن آن در حیات است. این حدیث، مبنایی مهم برای فهم حرمت جسد متوفی در سنت اسلامی به شمار می رود؛ هرچند تعیین آثار کیفری هر رفتار مشخص، تابع قوانین موضوعه و شرایط مقرر در آن هاست. اهمیت این آموزه در آن است که جسم انسان را پس از مرگ، موضوعی بی حرمت و مباح برای هرگونه تعرض تلقی نمی کند. با این حال، نباید از دلالت اخلاقی و فقهی روایت، بدون واسطه و بررسی مستقل، نتیجه گرفت که تمام حقوق شخص زنده پس از مرگ نیز به همان شکل باقی می ماند. استدلال حقوقی دقیق، مستلزم رعایت همین مرزبندی است.

نیش قبر؛ مرز روشن حمایت کیفری

در حقوق کیفری ایران نیز حمایت از حرمت آرامگاه و پیکر متوفی، صورتی عینی و قانونی یافته است. ماده ۶۳۴ قانون مجازات اسلامی مقرر می کند: « هرکس بدون مجوز مشروع نیش قبر نماید به مجازات حبس از سه ماه و یک روز تا یک سال محکوم می شود و هرگاه جرم دیگری نیز با نیش قبر مرتکب شده باشد به مجازات آن جرم هم محکوم خواهد شد». این حکم نشان می دهد که قانون گذار، نیش قبر بدون مجوز مشروع را در شرایط مقرر، رفتاری واجد وصف کیفری شناخته است. البته تحقق جرم، تابع احراز عناصر قانونی و شرایط مقرر در ماده است؛ از این رو، نمی توان هرگونه دست کاری یا مداخله در محل دفن را بدون بررسی اوضاع و احوال، مشمول قطعی این عنوان کیفری دانست. نکته بنیادین آن است که حمایت کیفری از حرمت قبر، لزوما به معنای بقای تمام حقوق شخص متوفی نیست؛ بلکه نشان می دهد پایان حیات، مانع از آن نمی شود که قانون برای صیانت از حرمت آرامگاه و ارزش های مورد حمایت خود، ضمانت اجرای مشخصی مقرر کند.

سرمقاله

کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه جرایم سایبری



دکتر مهرداد اشراقی

عضو هیات علمی دانشگاه

گسترش فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی، ساختار جرایم و شیوه های کشف، تعقیب و اثبات آن ها را به طور اساسی دگرگون کرده است. در بسیاری از جرایم سایبری، مرتکب، بزه دیده، زیرساخت ارتکاب جرم و داده های مورد نیاز برای اثبات آن در قلمروهای سرزمینی متفاوتی قرار دارند. در چنین شرایطی، مرزهای جغرافیایی کشورها دیگر لزوما با مرزهای واقعی ارتکاب جرم یا دسترسی به ادله آن منطبق نیستند. این وضعیت، نظام های سنتی صلاحیت کیفری و همکاری قضایی بین المللی را با چالش های تازه ای مواجه ساخته است. برای مثال، ممکن است بزه دیده در ایران قربانی کلاهبرداری اینترنتی شود، مرتکب از زیرساخت های دیجیتال مستقر در چند کشور استفاده کند و اطلاعات مربوط به هویت کاربر، سوابق ارتباطی یا تراکنش های مالی در اختیار ارائه دهندگان خدمات خارجی باشد. در چنین فرضی، حتی اگر وقوع جرم و ورود زبان به بزه دیده قابل احراز باشد، شناسایی مرتکب و تکمیل ادله اثباتی ممکن است به همکاری چند نظام حقوقی وابسته شود. یکی از مهم ترین دشواری ها در این حوزه، سرعت تغییر یا زوال ادله الکترونیکی است. داده هایی که برای کشف جرم ضروری اند، ممکن است در فاصله ای کوتاه حذف شوند، تغییر کنند یا مطابق سیاست های نگهداری اطلاعات از دسترس خارج شوند. بنابراین، تأخیر در همکاری میان دولت ها می تواند نه فقط روند تحقیقات، بلکه امکان اثبات جرم و دستیابی بزه دیده به عدالت را تحت تأثیر قرار دهد. در این بستر، کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه جرایم سایبری، که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۴ دسامبر ۲۰۲۴ به موجب قطعنامه ۷۹/۲۴۳ تصویب کرد، تلاشی برای ایجاد چارچوبی جهانی جهت مقابله با جرایم سایبری و تقویت همکاری کیفری بین المللی محسوب می شود. اهمیت این سند صرفا در توسعه ابزارهای تعقیب کیفری نیست؛ بلکه در ضرورت برقراری توازن میان کارآمدی تحقیقات، حاکمیت ملی، حقوق بنیادین اشخاص و حمایت مؤثر از بزه دیدگان نیز ریشه دارد. گذار از همکاری سنتی به همکاری کیفری متناسب با فضای دیجیتال همکاری قضایی و کیفری بین المللی پیش از ظهور جرایم سایبری نیز در قالب هایی مانند استرداد مجرمان، معاضدت قضایی و تبادل اطلاعات میان دولت ها وجود داشته است. با این حال، ویژگی های محیط دیجیتال، محدودیت های عملی برخی از این سازوکارها را آشکار ساخته است. در همکاری سنتی، ممکن است مقام قضایی درخواست کننده برای دریافت اسناد، انجام تحقیقات یا اخذ اظهارات به مرجع صلاحیت دار کشور دیگر مراجعه کند. این فرایند معمولا تابع تشریفات حقوقی و اداری مشخصی است. در مقابل، ادله الکترونیکی ممکن است در مدت کوتاهی از بین برود یا تغییر کنند و از این رو، تأخیر در اجرای درخواست می تواند اثر تعیین کننده ای بر نتیجه پرونده داشته باشد. از این منظر، همکاری کیفری در فضای دیجیتال باید افزون بر اعتبار حقوقی، از سرعت و قابلیت عملیاتی کافی نیز برخوردار باشد. البته، سرعت به تنهایی معیار موفقیت نیست؛ زیرا دسترسی سریع به داده هایی که به شیوه غیرقانونی تحصیل شده اند یا اصالت آن ها قابل احراز نیست، الزاما به اثبات معتبر جرم منجر نخواهد شد. کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه جرایم سایبری را باید در چارچوب تلاش برای پاسخ گویی به این نیازها تحلیل کرد. این سند با پیش بینی قواعدی درباره برخی جرایم مرتبط با فناوری اطلاعات و ارتباطات و توسعه همکاری بین المللی، درصدد ایجاد بستری مشترک برای اقدام دولت هاست. با این حال، میزان موفقیت آن به نحوه اجرای تعهدات، ظرفیت نهادهای ملی و هماهنگی میان نظام های حقوقی وابسته خواهد بود. پیش از این، کنوانسیون بوداپست درباره جرایم سایبری مصوب ۲۰۰۱ شورای اروپا نیز نقش مهمی در توسعه همکاری بین المللی و تنظیم قواعد مربوط به ادله الکترونیکی ایفا کرده بود. تفاوت مهم در سطح نهادی آن است که کنوانسیون سازمان ملل متحد در چارچوبی جهانی تدوین شده است. با این حال، جهانی بودن یک سند به معنای از میان رفتن تفاوت های قانونی و نهادی دولت ها نیست. تعریف جرایم، حدود اختیارات مراجع تحقیقی، قواعد حفاظت از داده ها و تضمین های حقوق بشری همچنان می توانند در اجرای همکاری ها تأثیرگذار باشند. ادله الکترونیکی و مسئله اعتبار اثباتی یکی از محوری ترین موضوعات در رسیدگی به جرایم سایبری، ادله الکترونیکی است. این ادله ممکن است شامل سوابق ارتباطات، اطلاعات حساب های کاربری، داده های مالی، فایل های دیجیتال، اطلاعات مکانی یا داده های ذخیره شده در سامانه های رایانه ای باشد. ماهیت این اطلاعات، ضرورت توجه هم زمان به نحوه تحصیل، حفظ، انتقال و ارزیابی قضایی آن ها را افزایش می دهد. در این زمینه، باید میان چهار مرحله تفکیک قائل شد: نخست، حفظ داده ها است؛ یعنی اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از حذف یا تغییر اطلاعاتی که ممکن است در تحقیقات کیفری مورد نیاز باشند. حفظ داده به خودی خود به معنای مجاز بودن دسترسی به محتوا یا انتقال آن به مرجع خارجی نیست. دوم، تحصیل قانونی داده ها است. دسترسی به اطلاعات باید بر اساس مبنای قانونی و با رعایت شرایط مقرر انجام شود.

تسهیل ورود به حرفه یا تضعیف امنیت حقوقی جامعه؟

مجتبی روحانی*

آفتاب حقوقی - ضرورت بازنگری در سیاست صدور پروانه وکالت و ابلاغ سردفتری با تأکید بر کیفیت آموزش حقوق، اشتغال پایدار و حقوق شهروندان مقدمه: مسئله‌ای فراتر از اشتغال نظام حقوقی هر کشور، یکی از مهم‌ترین ارکان حفظ نظم اجتماعی، حمایت از مالکیت، تضمین حقوق شهروندان و تأمین امنیت اقتصادی و قضایی است. در این نظام، وکیل دادگستری و سردفتر اسناد رسمی صرفاً صاحبان یک شغل یا ارائه‌دهندگان خدمات تجاری نیستند؛ بلکه هر یک به اقتضای وظایف قانونی خود، در تحقق عدالت، صیانت از حقوق مردم، پیشگیری از اختلافات و حفظ اعتبار اسناد و معاملات نقش مؤثری ایفا می‌کنند. از این رو، سیاست‌گذاری درباره شرایط ورود به این دو حرفه، نمی‌تواند صرفاً بر افزایش تعداد پروانه‌های صادرشده یا تسهیل ورود متقاضیان به بازار کار متمرکز باشد. این سیاست‌گذاری باید هم‌زمان سه هدف اساسی را دنبال کند: دسترسی عادلانه به فرصت‌های شغلی، احراز صلاحیت علمی و عملی متناسب با مسئولیت حرفه‌ای و تأمین نیاز واقعی جامعه به خدمات حقوقی. قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب‌وکار مصوب ۱۴۰۰، با اصلاح سازوکار پذیرش در حرفه‌هایی از جمله وکالت دادگستری و سردفتری اسناد رسمی، تحولی مهم در نظام ورود به این مشاغل ایجاد کرد. هدف اعلامی چنین سیاستی، مقابله با انحصارهای غیرموجه و گسترش فرصت‌های ورود به حرفه بوده است. با این حال، هر سیاست عمومی، افزون بر اهداف اولیه، باید بر اساس پیامدهای واقعی و قابل‌اندازه‌گیری خود نیز ارزیابی شود. پرسش اساسی این است: آیا تسهیل ورود به حرفه، بدون اصلاح هم‌زمان نظام آموزش حقوق، ارتقای آموزش عملی، ارزیابی جامع صلاحیت حرفه‌ای و مطالعه ظرفیت واقعی بازار خدمات حقوقی، می‌تواند به بهبود وضعیت اشتغال و افزایش کیفیت خدمات منجر شود؟ یا آنکه احتمال دارد در کنار برخی آثار مثبت، مشکلات تازه‌ای در زمینه کیفیت خدمات، معیشت حرفه‌ای و امنیت حقوقی شهروندان ایجاد کند؟ این پرسش، موضوعی صنفی و محدود به منافع وکلا و سردفتران نیست؛ بلکه مسئله‌ای عمومی و مرتبط با حقوق مردم و کیفیت حکمرانی حقوقی کشور است.

۱. قانون تسهیل و تغییر در معیار پذیرش؛ تفاوت میان رفع انحصار و تضمین صلاحیت قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب‌وکار مصوب ۱۴۰۰، در مواد مربوط به وکالت و سردفتری، معیارهای پذیرش را تغییر داده و برگزاری سالانه آزمون و پذیرش بر اساس نصاب مقرر را پیش‌بینی کرده است. بر اساس ماده ۳ این قانون، ماده ۵ قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریان اصلاح شد. همچنین ماده ۵ قانون تسهیل، تبصره ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری را اصلاح کرد. در این سازوکار، کسب نصاب قانونی در آزمون، مبنای معرفی پذیرفته‌شدگان برای طی مراحل بعدی قرار گرفت. بدیهی است که مقابله با انحصارهای غیرضروری، ایجاد فرصت برابر و جلوگیری از اعمال سلیقه در پذیرش متقاضیان، اهدافی قابل دفاع هستند. هیچ حرفه‌ای نباید صرفاً به دلیل برخورداری از قدرت صنفی یا محدودیت‌های غیرموجه، به قلمرو انحصاری گروهی خاص تبدیل شود. اما مسئله از جایی آغاز می‌شود که تصور کنیم اصلاح معیار پذیرش یا افزایش تعداد پذیرفته‌شدگان، به‌تنهایی می‌تواند مشکلات ساختاری حرفه‌های حقوقی را حل کند. رفع انحصار، معادل تضمین صلاحیت حرفه‌ای نیست؛ همان‌گونه که افزایش تعداد پذیرفته‌شدگان نیز لزوماً به معنای افزایش کیفیت خدمات یا ایجاد اشتغال پایدار نخواهد بود. در حرفه وکالت، دانش‌آموخته باید بتواند قوانین را به‌درستی تفسیر کند، ادله را تحلیل نماید، اصول دادرسی را بشناسد، از حقوق موکل دفاع کند و مسئولیت اخلاقی و قانونی اقدامات خود را بپذیرد. در حرفه سردفتری نیز شناخت دقیق قوانین و مقررات ثبتی، حقوق قراردادهای، قواعد مالکیت، تشریفات تنظیم سند و آثار حقوقی معاملات ضروری است. بنابراین، پرسش اصلی نباید صرفاً این باشد که چه تعداد افراد در آزمون پذیرفته می‌شوند؛ بلکه باید پرسید آیا نظام پذیرش، آموزش، کارآموزی و ارزیابی نهایی، صلاحیت لازم برای انجام مسئولیت‌های خطیر این دو حرفه را به‌طور مؤثر احراز می‌کند؟ در این زمینه، نقد قانون تسهیل باید بر بررسی آثار اجرایی آن و کیفیت سازوکارهای تکمیلی استوار باشد، نه بر این فرض که هر فرد پذیرفته‌شده، الزاماً فاقد صلاحیت علمی است.

۲. توسعه کمی آموزش حقوق و ضرورت توجه به کیفیت در دهه‌های گذشته، آموزش عالی حقوق در کشور گسترش یافته و دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی متعددی در شهرهای بزرگ و کوچک به تربیت دانش‌آموختگان این رشته پرداخته‌اند. این گسترش، از یک سو امکان دسترسی افراد بیشتری به آموزش عالی را فراهم کرده است؛ اما از سوی دیگر، پرسش‌هایی جدی درباره تناسب ظرفیت آموزشی با نیازهای کشور، کیفیت اعضای هیئت علمی، امکانات آموزشی، روش‌ها مجتبی روحانی: ی تدریس و میزان آموزش عملی مطرح می‌کند. صرف داشتن مجوز فعالیت دانشگاه یا صدور مدرک تحصیلی، به‌خودی‌خود نشان‌دهنده یکسان بودن کیفیت آموزشی همه مراکز نیست. همچنین، مدرک کارشناسی، کارشناسی ارشد یا دکتری، هرچند نشان‌دهنده طی یک دوره تحصیلی است، به‌تنهایی نمی‌تواند تضمین‌کننده تسلط عملی فرد بر تمام مهارت‌های لازم برای وکالت یا سردفتری باشد. این مسئله البته به معنای کم‌ارزش دانستن مدارک دانشگاهی یا نادیده گرفتن تلاش دانش‌آموختگان نیست. بسیاری از فارغ‌التحصیلان حقوق با جدیت و توان علمی بالا تحصیل کرده‌اند و شایسته فرصت‌های حرفه‌ای هستند. مسئله، ضرورت ارزیابی دقیق‌تر کیفیت نظام آموزشی و فاصله احتمالی میان آموزش نظری و مهارت عملی است. اگر دانشجوی در دوران تحصیل فرصت کافی برای تحلیل پرونده، نگارش حقوقی، تنظیم قرارداد، بررسی اسناد، آشنایی با رویه قضایی و حل مسائل واقعی نداشته باشد، ممکن است هنگام ورود به حرفه با دشواری‌هایی روبه‌رو شود که صرف گذراندن آزمون کتبی قادر به رفع آنها نیست. از این رو، اصلاح وضعیت حرفه‌های حقوقی باید از اصلاح و ارتقای آموزش حقوق نیز آغاز شود. ارزیابی مستمر کیفیت دانشکده‌های حقوق، تقویت آموزش عملی، به‌روزرسانی محتوای دروس و ایجاد پیوند مؤثر میان دانشگاه و نهادهای حرفه‌ای، اقداماتی ضروری هستند. ۳. تفاوت مدرک دانشگاهی با صلاحیت حرفه‌ای یکی از موضوعات بنیادین در این بحث، تمایز میان سه مفهوم است: دانش نظری، مهارت عملی و صلاحیت حرفه‌ای. دانش نظری به شناخت قوانین، اصول و مبانی علم حقوق مربوط می‌شود. مهارت عملی، توانایی استفاده صحیح از این دانش در حل مسائل واقعی است. صلاحیت حرفه‌ای نیز علاوه بر این دو، شناخت مسئولیت‌های قانونی، رعایت اخلاق حرفه‌ای، امانت‌داری، دقت، استقلال در تصمیم‌گیری و توانایی پاسخ‌گویی در برابر خطا را دربرمی‌گیرد. این سه مفهوم با یکدیگر ارتباط دارند، اما یکسان نیستند. در حرفه وکالت، اشتباه در تشخیص مهلت قانونی، تنظیم نادرست دادخواست، ارزیابی ناقص ادله یا بی‌توجهی به یک قاعده ماهوی ممکن است به تضییع حقوق موکل بینجامد. در سردفتری نیز اشتباه در احراز هویت، تشخیص سمت و اختیار اشخاص، بررسی وضعیت حقوقی مورد معامله یا تنظیم مفاد سند می‌تواند زمینه‌ساز اختلافات جدی و خسارات مالی شود. البته هیچ نظامی نمی‌تواند خطا را به‌طور مطلق از فعالیت حرفه‌ای حذف کند. هدف آن است که با انتخاب صحیح، آموزش مؤثر، نظارت متناسب و پاسخ‌گویی قانونی، احتمال وقوع خطا و آثار زیان‌بار آن به حداقل برسد. از این منظر، آزمون ورودی باید بخشی از یک نظام جامع سنجش صلاحیت باشد، نه تنها معیار سیاست‌گذاری درباره کیفیت خدمات حقوقی. آموزش عملی مؤثر، کارآموزی واقعی، ارزیابی مهارت‌های حرفه‌ای و نظارت پس از ورود به حرفه، اهمیت اساسی دارند.

۴. اشتغال پنهان در حرفه‌های حقوقی؛ داشتن پروانه الزاماً به معنای داشتن کار نیست یکی از پیامدهایی که در ارزیابی سیاست گسترش پذیرش وکلا و سردفتران باید مورد توجه قرار گیرد، احتمال افزایش اشتغال پنهان یا اشتغال ناقص است. ممکن است فردی پروانه وکالت دریافت کرده باشد، اما در طول ماه تنها تعداد محدودی پرونده بپذیرد و درآمد او با هزینه‌های زندگی و هزینه‌های فعالیت حرفه‌ای تناسب نداشته باشد. همچنین ممکن است دفترخانه‌ای از نظر قانونی فعال باشد، اما حجم اسناد و درآمد عملیاتی آن برای تأمین هزینه‌های ثابت، پرداخت حقوق کارکنان و ایجاد درآمد متناسب برای سردفتر کافی نباشد. در چنین شرایطی، فرد از نظر اداری شاغل محسوب می‌شود، ولی از نظر اقتصادی با بیکاری پنهان، کم‌کاری اجباری یا اشتغال ناپایدار مواجه است. این وضعیت می‌تواند پیامدهای متعددی داشته باشد: کاهش

امنیت اقتصادی متخصصان، دشوار شدن سرمایه‌گذاری در آموزش مستمر، افزایش فشار برای کاهش غیرمعارف هزینه خدمات، خروج نیروهای توانمند از حرفه یا گرایش آنان به مشاغل نامرتب با تخصص خود. با این حال، برای اثبات گستردگی این پدیده در میان وکلا و سردفتران، نمی‌توان صرفاً به برداشت‌های فردی یا اظهارات صنفی بسنده کرد. لازم است داده‌هایی درباره تعداد پروانه‌های فعال، میزان مراجعه مردم، توزیع پرونده‌ها و اسناد، درآمد واقعی، هزینه‌های فعالیت، پراکندگی جغرافیایی و ساعات اشتغال مؤثر منتشر شود. تعداد پروانه‌های صادرشده، به‌تنهایی نه شاخص موفقیت سیاست اشتغال است و نه معیار کافی برای سنجش ظرفیت واقعی بازار خدمات حقوقی. اگر هدف قانون‌گذار ایجاد فرصت شغلی بوده است، ارزیابی موفقیت قانون باید فراتر از شمار پذیرفته‌شدگان و دارندگان پروانه باشد و وضعیت واقعی اشتغال و معیشت آنان را نیز بررسی کند.

۵. آیا افزایش تعداد وکلا و سردفتران بیش از نیاز جامعه است؟ این پرسش که آیا تعداد وکلای دادگستری و سردفتران اسناد رسمی از نیاز واقعی جامعه فراتر رفته است، پرسشی مهم اما نیازمند بررسی ماری است. در مورد وکالت، شاخص‌هایی نظیر تعداد پرونده‌های قابل ارجاع به وکیل، میزان استفاده مردم از خدمات حقوقی، توزیع وکلا میان مناطق شهری و روستایی، توان مالی شهروندان و میزان دسترسی اقشار کم‌درآمد به خدمات حقوقی باید بررسی شود. در مورد سردفتری نیز تعداد و پراکندگی دفاتر، حجم واقعی اسناد، نوع معاملات، تحولات سامانه‌های الکترونیکی، هزینه اداره دفترخانه و میزان تقاضای منطقه‌ای اهمیت دارد. ممکن است در یک منطقه، تعداد ارائه‌دهندگان خدمات حقوقی بیش از تقاضای مؤثر باشد، در حالی که منطقه‌ای دیگر همچنان با کمبود دسترسی به خدمات تخصصی مواجه باشد. همچنین ممکن است تعداد کل متخصصان افزایش یافته باشد، اما توزیع جغرافیایی یا اقتصادی خدمات همچنان نامتوازن بماند. بنابراین، نمی‌توان صرفاً با مشاهده افزایش تعداد پذیرفته‌شدگان نتیجه گرفت که در تمام کشور و همه مناطق، عرضه خدمات از نیاز واقعی بیشتر شده است. همان‌طور که نمی‌توان با استناد به وجود تقاضای حقوقی برآورده‌نشده در برخی مناطق، از بررسی وضعیت معیشتی و ظرفیت اقتصادی مناطق دیگر صرف‌نظر کرد. راه‌حل، تدوین یک نظام شفاف و مستمر برای ارزیابی بازار خدمات حقوقی است؛ نظامی که داده‌های اشتغال، تقاضای واقعی، دسترسی عمومی، درآمد حرفه‌ای و کیفیت خدمات را در کنار یکدیگر قرار دهد.

۶. امنیت حقوقی مردم؛ هزینه احتمالی بی‌توجهی به کیفیت اهمیت صلاحیت حرفه‌ای وکیل و سردفتر را باید پیش از هر چیز از منظر حقوق شهروندان بررسی کرد. وکالت دادگستری با دفاع از حقوق اشخاص در اختلافات مدنی، کیفری، خانوادگی، تجاری و اداری ارتباط دارد. مردم در بسیاری از پرونده‌ها، تصمیم‌های مهم زندگی خود را به دانش، دقت و امانت‌داری وکیل وابسته می‌کنند. از سوی دیگر، اسناد رسمی در تثبیت روابط حقوقی، ثبت تعهدات، نقل‌وانتقال اموال و کاهش زمینه‌های اختلاف نقش مهمی دارند. از این رو، کیفیت خدمات این دو حرفه مستقیماً با امنیت حقوقی جامعه مرتبط است. چنانچه نظام پذیرش و آموزش نتواند صلاحیت لازم را به‌درستی احراز کند، احتمال بروز اشتباهات حرفه‌ای افزایش می‌یابد. این احتمال باید با شواهدی نظیر آمار تخلفات حرفه‌ای، شکایات مستند، آرای انتظامی، موارد ابطال یا اصلاح اسناد و میزان خسارات ناشی از خطا بررسی شود. البته افزایش تعداد وکلا یا سردفتران، به‌خودی‌خود اثبات‌کننده افت کیفیت نیست. ممکن است با افزایش دسترسی مردم به خدمات حقوقی، برخی حقوقی که پیش‌تر بدون حمایت تخصصی پیگیری می‌شدند، بهتر استیفا شوند. همچنین ممکن است رقابت سالم، موجب بهبود کیفیت و افزایش پاسخ‌گویی شود. بنابراین، مسئله اصلی نه مخالفت مطلق با افزایش تعداد متخصصان است و نه پذیرش بی‌قیدوشرط هر نوع گسترش کمی؛ بلکه طراحی سازوکاری است که توسعه دسترسی عمومی را با تضمین کیفیت خدمات همراه سازد. امنیت حقوقی مردم نباید قربانی هیچ هدف اداری، صنفی یا اقتصادی شود؛ همان‌گونه که دسترسی عادلانه به حرفه نیز نباید به بهانه حفظ کیفیت، تحت محدودیت‌های غیرشفاف و غیرضروری قرار گیرد.

زبان معیار؛ خواندن گذشته و گفت‌وگو با آینده

محمدجعفر محمدزاده / پژوهشگر تاریخ زبان و فرهنگ ایران

بر سر آن است که زبان گفتاری را بی‌دلیل جایگزین زبان نوشتاری معیار نکنیم. صمیمیت نیز الزاما به شکستن واژه‌ها وابسته نیست. می‌توان روان، ساده و صمیمی نوشت و در عین حال اصول نوشتار فارسی را رعایت کرد. انعکاس بی‌رویه زبان گفتار زمانی پدید می‌آید که تصور کنیم صمیمیت فقط با کنار گذاشتن قواعد نوشتاری امکان‌پذیر است. از سوی دیگر زبان زنده الزاما زبان ثابت نیست. فارسی باید تغییر کند، واژه بسازد، از زبان‌های دیگر بیاموزد و با نیازهای زمان هماهنگ شود. اما تغییر با بی‌قاعدگی یکی نیست. زبان می‌تواند نو شود بی‌آنکه پیوند خود را با گذشته از دست بدهد. امروز که سپهر رایانه به یکی از مهم‌ترین میدان‌های تولید و انتشار نوشتار تبدیل شده، مسئولیت ما در حفظ این پیوستگی بیشتر است. کوتاه‌نویسی، سرعت و صمیمیت هیچ‌کدام به معنی شکستن ساختار زبان نیست. زبان معیار، ستون پیوستگی تاریخی فارسی است و گویش‌ها و زبان مردم کوچه و محله شاخه‌های پربار این درختند. نه باید شاخه‌ها را برید و نه مراقبت از تنه را فراموش کرد. پاسداری از نوشتار معیار، در نهایت پاسداری از امکان خواندن گذشته، نوشتن امروز و گفت‌وگو با آینده است.

حفظ جایگاه هر دو است؛ گویش‌ها به‌عنوان سرمایه‌های زبانی و فرهنگی و فارسی معیار به‌عنوان زبان مشترک و فراگیر. نوشتار همچنین حافظ ارتباط میان نسل‌هاست. زبان گفتار با سرعت بیشتری تغییر می‌کند اما نوشتار صورت‌های پایدارتر زبان را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. این‌که امروز می‌توانیم فردوسی، بیهقی، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ را بخوانیم، یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های فرهنگی ماست. این امکان حاصل نوعی پیوستگی تاریخی در زبان نوشتاری فارسی است. اگر هر کس همان‌گونه که سخن می‌گوید، بنویسد و صورت‌های گفتاری و محلی بدون ضابطه وارد نوشتار شوند، به‌تدریج شکل مشترک واژه‌ها و ساختارهای نوشتاری تضعیف خواهد شد. این مسأله تنها دشواری خواندن و نوشتن امروز نیست، در درازمدت می‌تواند ارتباط نسل‌های آینده را با میراث نوشتاری گذشته دشوار کند. البته باید میان کاربرد هنری زبان شکسته و تبدیل شکسته‌نویسی به شیوه عمومی نوشتن تفاوت گذاشت. در داستان، نمایشنامه، شعر و گفت‌وگوهای داستانی، زبان گفتاری می‌تواند برای شخصیت‌پردازی و فضاسازی بسیار کارآمد باشد. سخن بر سر حذف زبان گفتار نیست. سخن

زبان فارسی امروز بیش از هر زمان دیگری در معرض دگرگونی قرار دارد. بخش بزرگی از ارتباطات ما در سپهر رایانه شکل می‌گیرد؛ سپهری که سرعت، اختصار و گفت‌وگوی بی‌واسطه ویژگی اصلی آن است. طبیعی است در چنین سپهری، زبان گفتار بیش از گذشته وارد قلمرو نوشتار شود. این تحول، به‌خودی خود نه عجیب است و نه الزاما زبان‌بار. زبان همواره از گفتار مردم تاثیر پذیرفته است. مشکل و آسیب از آنجا آغاز می‌شود که گفتار، بی‌قاعده و گسترده، جای نوشتار معیار را بگیرد. فارسی‌زبانان در ایران و دیگر کشورها، گویش‌ها و گونه‌های گفتاری متنوعی دارند.

این گوناگونی بخشی از غنای فرهنگی و زبانی ماست و هر زبان و گویش، میراثی ارزشمند در خود دارد اما همین تنوع، ضرورت وجود یک صورت مشترک و معیار را بیشتر آشکار می‌کند. دو فارسی‌زبان ممکن است در گفتار، واژه‌ها و ساختارهای متفاوتی به‌کار ببرند اما زبان معیار در نوشتار به آنها امکان می‌دهد یکدیگر را آسان‌تر و دقیق‌تر بفهمند. از این منظر، زبان معیار رقیب گویش‌ها نیست؛ پل ارتباطی میان آنهاست. پاسداری از زبان معیار به معنی کنار گذاشتن گویش‌ها نیست بلکه به معنی

ادامه از صفحه قبل

اشتغال پایدار شده‌اند، اصلاح قانون یا مقررات مربوط باید از مسیر قانونی و بر پایه ارزیابی کارشناسی انجام شود. چنین اصلاحی باید هم‌زمان از بازگشت به انحصارهای غیرموجه و ایجاد محدودیت‌های سلیقه‌ای جلوگیری کند. نتیجه‌گیری: معیار موفقیت، تعداد پروانه‌ها نیست قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب‌وکار، با هدف تغییر سازوکار ورود به برخی حرفه‌ها، بحث مهمی را درباره نسبت میان آزادی انتخاب شغل، رفع انحصار، صلاحیت حرفه‌ای و نیاز جامعه مطرح کرده است. ارزیابی منصفانه این قانون مستلزم آن است که نه اهداف آن نادیده گرفته شود و نه پیامدهای احتمالی اجرای آن از بررسی کارشناسی مصون بماند. گسترش فرصت‌های ورود به حرفه، اگر با آموزش باکیفیت، احراز صلاحیت واقعی، نظارت مؤثر و دسترسی بهتر مردم به خدمات همراه باشد، می‌تواند مفید باشد. اما اگر افزایش تعداد پذیرفته‌شدگان بدون توجه به کیفیت آموزش، ظرفیت اقتصادی بازار و الزامات حرفه‌ای دنبال شود، ممکن است به مشکلاتی در زمینه اشتغال پایدار، معیشت متخصصان و کیفیت خدمات بینجامد. در این میان، نباید دانش‌آموختگان حقوق را مسئول همه مشکلات ساختاری دانست. آنان نیز قربانی احتمالی ضعف آموزش عملی، نبود اطلاعات شفاف درباره بازار کار و سیاست‌گذاری‌های ناهماهنگ هستند. راه‌حل، سرزنش فارغ‌التحصیلان یا محدودسازی بی‌ضابطه ورود به حرفه نیست؛ بلکه اصلاح سازوکارهایی است که باید هم‌زمان فرصت برابر و صلاحیت واقعی را تضمین کنند. از سوی دیگر، نباید به نام اشتغال‌زایی یا رفع انحصار، ضرورت تضمین کیفیت خدماتی را که با حقوق اساسی، مالکیت، آزادی و دارایی مردم ارتباط مستقیم دارند، کم‌اهمیت شمرد. مطالبه اصلی باید روشن باشد: قانون‌گذار و نهادهای مسئول، آثار اجرای قانون تسهیل را با انتشار داده‌های معتبر ارزیابی کنند؛ نظام آموزش حقوق را ارتقا دهند؛ صلاحیت علمی و عملی را با معیارهای شفاف بسنجند؛ و برای بهبود اشتغال پایدار و دسترسی عادلانه مردم به خدمات حقوقی، سیاستی هماهنگ اتخاذ کنند. در نهایت، موفقیت نظام حقوقی را نباید تنها با شمار پروانه‌های صادرشده سنجید.

معیار واقعی موفقیت، برخورداری جامعه از خدمات حقوقی قابل اعتماد، امکان اشتغال منصفانه و پایدار برای متخصصان و اطمینان شهروندان از حفظ حقوق و منافع قانونی خویش است. این هدف نه با محدودسازی غیرمنصفانه فرصت‌ها تحقق می‌یابد و نه با بی‌توجهی به صلاحیت حرفه‌ای؛ بلکه نیازمند قانون‌گذاری سنجیده، آموزش باکیفیت، نظارت مسئولانه و تصمیم‌گیری مبتنی بر شواهد است.

*سردفتر بازنشسته عضو کمیسیون حقوقی کانون سردفتران و دفتریاران استان گیلان

انتشار گزارش‌های شفاف، ارائه آمار عملکرد و پیشنهاد معیارهای عینی صلاحیت حرفه‌ای، در ارزیابی سیاست‌های جاری مشارکت کنند. حفظ کیفیت حرفه نباید به ابزاری برای ایجاد محدودیت‌های غیرضروری یا دفاع از منافع اقتصادی گروهی خاص تبدیل شود. معیار مشروع و قابل دفاع، حفظ حقوق مردم، احراز صلاحیت حرفه‌ای، شفافیت مقررات و فراهم بودن فرصت‌های برابر است. ۹. راهکارهای اصلاحی؛ از مناقشه درباره تعداد به سمت حکمرانی مبتنی بر شواهد برای اصلاح سیاست صدور پروانه و کالت و ابلاغ سردفتری، پیشنهادهای زیر قابل طرح است: اول – ارزیابی جامع آثار قانون تسهیل: دولت، مجلس و مراجع مسئول باید با استفاده از داده‌های چندساله، آثار این قانون را بر تعداد پذیرفته‌شدگان، کیفیت خدمات، اشتغال واقعی، درآمد حرفه‌ای، دسترسی عمومی و توزیع جغرافیایی ارائه‌دهندگان خدمات بررسی کنند. دوم – ارتقای کیفیت آموزش حقوق: کیفیت دانشکده‌ها و برنامه‌های آموزشی باید به‌صورت مستمر و با شاخص‌های روشن ارزیابی شود. تقویت آموزش عملی، مهارت‌نگارش حقوقی، تحلیل پرونده، تنظیم قرارداد و شناخت رویه قضایی باید در اولویت قرار گیرد. سوم – تکمیل نظام سنجش صلاحیت حرفه‌ای: آزمون علمی، کارآموزی واقعی، آموزش اخلاق حرفه‌ای، ارزیابی مهارت‌های عملی و سازوکارهای نظارت بر عملکرد باید به‌گونه‌ای هماهنگ طراحی شوند که هم فرصت ورود عادلانه فراهم باشد و هم صلاحیت لازم برای پذیرش مسئولیت حرفه‌ای احراز شود. این پیشنهاد ناظر به تقویت تضمین‌های کیفیت است و نباید بدون مبنای قانونی به ایجاد موانع تازه برای ورود به حرفه بینجامد. چهارم – انتشار آمار شفاف اشتغال و تقاضا: آمار تعداد پروانه‌های فعال، پرونده‌ها، اسناد تنظیم‌شده، توزیع منطقه‌ای خدمات، هزینه‌های فعالیت و شاخص‌های قابل اتکای درآمد حرفه‌ای باید در حد امکان و با رعایت حریم خصوصی منتشر شود. بدون چنین اطلاعاتی، داوری درباره اشباع بازار یا کمبود خدمات، ناقص خواهد بود. پنجم – توجه به تفاوت‌های منطقه‌ای: سیاست‌گذاری باید تفاوت نیازهای مناطق کشور را در نظر بگیرد. در مناطقی که دسترسی به خدمات حقوقی دشوار است، مشوق‌های قانونی و حمایت از ارائه خدمات می‌تواند مؤثر باشد؛ در مناطقی که عرضه و تقاضا نامتوازن است، باید علل این وضعیت بررسی شود. ششم – تقویت مسئولیت‌پذیری حرفه‌ای: آموزش مستمر، نظارت مؤثر، رسیدگی منصفانه به شکایات، شفافیت تعرفه‌ها و اطلاع‌رسانی درباره حقوق مراجعه‌کنندگان می‌تواند به ارتقای کیفیت خدمات کمک کند. این اقدامات باید همراه با تضمین استقلال حرفه‌ای و رعایت حقوق قانونی و کلاء و سردفتران اجرا شود. هفتم – بازنگری تقنینی مبتنی بر ارزیابی: اگر داده‌های معتبر نشان دهد که بخشی از سازوکارهای فعلی موجب اختلال در کیفیت خدمات یا

۷. اصل ۲۸ قانون اساسی و مسئولیت دولت در قبال اشتغال اصل ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌کند: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.» این اصل دو جهت اساسی دارد: از یک سو، حق انتخاب شغل و برخورداری از شرایط برابر برای احراز مشاغل را به رسمیت می‌شناسد؛ از سوی دیگر، دولت را مکلف می‌کند در سیاست‌گذاری اشتغال، نیاز جامعه به مشاغل گوناگون را نیز لحاظ کند. بنابراین، اصل ۲۸ را نمی‌توان صرفاً مجوزی برای محدود کردن ورود به حرفه یا، برعکس، دلیلی برای پذیرش نامحدود افراد دانست. اجرای صحیح این اصل مستلزم برقراری تعادل میان حق اشتغال، شرایط برابر، مصالح عمومی و نیاز واقعی جامعه است. نکته مهم آن است که این اصل لزوماً به معنای تضمین شغل یا درآمد معین برای هر فارغ‌التحصیل نیست. وظیفه دولت، فراهم کردن امکان اشتغال و شرایط برابر در چارچوب قانون اساسی است؛ اما این وظیفه را نمی‌توان بدون بررسی سایر مقررات و واقعیات اقتصادی، به تعهد قطعی دولت برای ایجاد یک جایگاه شغلی مشخص برای هر فرد تبدیل کرد. از سوی دیگر، سیاست‌گذاری درباره مجوزهای حرفه‌ای نیز باید با الزامات این اصل سازگار باشد. اگر مقرراتی دسترسی به حرفه را بدون دلیل موجه محدود کند، ممکن است با حق انتخاب شغل و برابری فرصت‌ها تعارض پیدا کند. اگر هم سیاستی بدون توجه به ظرفیت بازار، کیفیت خدمات و پیامدهای اشتغال اجرا شود، باید آثار آن بر اشتغال پایدار و مصالح عمومی ارزیابی شود. در نتیجه، استناد به اصل ۲۸ باید در خدمت یک مطالبه روشن باشد: دولت موظف است سیاست اشتغال در حرفه‌های حقوقی را بر پایه اطلاعات معتبر، فرصت‌های برابر، نیاز واقعی جامعه و حفظ کیفیت خدمات عمومی تنظیم و ارزیابی کند.

۸. مسئولیت نهادهای حرفه‌ای؛ هشدار صنفی کافی نیست کانون‌های وکلای دادگستری، مرکز وکلای قوه قضائیه، سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و کانون‌های سردفتران، هر یک در حدود صلاحیت قانونی خود، می‌توانند در شناسایی مشکلات اجرایی و ارائه پیشنهادهای اصلاحی نقش مؤثری ایفا کنند. اظهارنظرها و هشدارهای این نهادها درباره پیامدهای افزایش پذیرش، کیفیت آموزش، معیشت حرفه‌ای یا ظرفیت بازار باید به‌طور دقیق بررسی و مستند شود. برای انتشار یک مقاله مستدل، بهتر است تاریخ، متن و مرجع هر هشدار صنفی مشخص باشد تا خواننده بتواند میان نظر کارشناسی، موضع صنفی و واقعیت آماری تمایز قائل شود. در عین حال، نهادهای حرفه‌ای نیز باید آمادگی داشته باشند که از طریق

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۱۸۰۹۱۲۸۴۳۷۰
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

کنوانسیون سازمان ملل

متحد علیه جرایم سایبری

دکتر مهرداد اشراقی

عضو هیات علمی دانشگاه



میزان حساسیت داده‌ها، ارتباط آن‌ها با موضوع تحقیق و شدت مداخله در حریم خصوصی از عواملی هستند که در ارزیابی مشروعیت دسترسی اهمیت دارند. سوم، انتقال و نگهداری ادله است. در این مرحله، باید تمامیت داده‌ها حفظ و اقدامات انجام‌شده به‌گونه‌ای ثبت شود که امکان بررسی مستقل فرایند تحصیل و انتقال فراهم باشد. چهارم، ارزیابی ارزش اثباتی دلیل است. صرف وجود یک داده دیجیتال، لزوماً انتساب رفتار مجرمانه به‌شخص معین را ثابت نمی‌کند. برای مثال، ارتباط یک نشانی اینترنتی با فعالیت‌ی مجرمانه، به‌تنهایی اثبات نمی‌کند که شخص مشخصی در زمان وقوع جرم از آن استفاده کرده است. همچنین، مالکیت یک دستگاه دیجیتال ضرورتاً به معنای تولید یا استفاده انحصاری مالک از تمام اطلاعات موجود در آن نیست. بنابراین، در پرونده‌های سایبری باید میان کشف داده مرتبط با جرم و اثبات مسئولیت کیفری متهم تمایز گذاشت. رعایت این تمایز، هم

برای جلوگیری از اشتباه قضایی ضروری است و هم با اصل براءت و حق دفاع ارتباط مستقیم دارد. از این‌رو، ارزش عملی سازوکارهای بین‌المللی همکاری در گرو آن است که ادله حاصل از این همکاری‌ها علاوه بر دسترس‌پذیری، از اصالت، تمامیت و قابلیت ارزیابی قضایی برخوردار باشند. برای ایران نیز تحولات مربوط به جرایم سایبری و همکاری کیفری فرامرزی اهمیت عملی دارد. قانون جرایم رایانه‌ای و مقررات مرتبط با آیین دادرسی کیفری، بخشی از چارچوب حقوقی مقابله با این جرایم را تشکیل می‌دهند. با این حال، تحولات فناوری و وابستگی تحقیقات به داده‌های نگهداری‌شده در خارج از کشور، ضرورت ارزیابی مستمر کفایت مقررات موجود را افزایش می‌دهد.

این ارزیابی می‌تواند بر چهار محور متمرکز شود: نخست، کفایت قواعد مربوط به حفظ سریع داده‌های در معرض حذف؛ دوم، ظرفیت‌های حقوقی موجود برای درخواست و دریافت ادله از مراجع خارجی؛ سوم، تضمین اصالت و قابلیت استناد ادله الکترونیکی در دادرسی؛ و چهارم، سازوکارهای حمایت از بزه‌دیدگان جرایم سایبری فرامرزی. همچنین، باید وضعیت حقوقی ایران نسبت به کنوانسیون مستقل بررسی شود. امضا، تصویب یا الحاق به یک معاهده آثار حقوقی متفاوتی دارند و نمی‌توان بدون احراز وضعیت رسمی کشور، تعهدات ناشی از آن را مفروض دانست.

صرف‌نظر از تصمیم احتمالی درباره پیوستن به کنوانسیون، مطالعه تطبیقی آن می‌تواند برای شناسایی خلأهای قانونی، اصلاح سازوکارهای

مرگ و حقوق؛ کاوشی در بقای حرمت و آثار قانونی پس از پایان حیات

حوزه هتک حیثیت و نشر اکاذیب از طریق سامانه های رایانه ای یا مخایراتی، احکام مشخصی دارند. ماده ۷۴۴ ناظر به تغییر یا تحریف فیلم، صوت یا تصویر دیگری و انتشار آن با شرایط مقرر قانونی است؛ ماده ۷۴۵ انتشار غیر مجاز صوت، تصویر، فیلم خصوصی یا خانوادگی یا اسرار دیگری را با شرایط مقرر جرم انگاری می کند؛ و ماده ۷۴۶ به انتشار اکاذیب یا نسبت دادن اعمال خلاف حقیقت با قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی می پردازد. با این حال، انطباق این مواد بر رفتارهایی که موضوع آن ها شخص در گذشته است، نباید بدون بررسی قلمرو عبارت های قانونی، عناصر جرم و وضعیت اشخاص زیان دیده، امری بدیهی و قطعی فرض شود. برای نمونه، انتشار تصویر خصوصی متوفی ممکن است افزون بر مسائل مربوط به خود او، حقوق مستقل بازماندگان یا اشخاص دیگری را نیز متاثر سازد؛ اما احراز عنوان کیفری و تعیین شخصی که از نظر قانون بزه دیده محسوب می شود، نیازمند بررسی موردی است. در نتیجه، فضای مجازی نه قلمروی بیرون از قانون است و نه هر رفتار غیراخلاقی در آن الزاما جرم محسوب می شود. معیار نهایی، انطباق رفتار با نص قانونی، احراز عناصر جرم و رعایت اصول حاکم بر مسئولیت کیفری است.

مسئولیت مدنی؛ زیان دیده کیست؟

در قلمرو مسئولیت مدنی نیز ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، مقرر می کند که هرکس بدون مجوز قانونی، عمدا یا در نتیجه بی احتیاطی به جان، سلامتی، مال، آزادی، حیثیت، شهرت تجارّتی یا هر حق دیگری که قانون برای افراد به رسمیت شناخته است، لطمه وارد کند و این رفتار موجب ورود زیان مادی یا معنوی به دیگری شود، مسئول جبران خسارت است. ماده ۲ همین قانون نیز دادگاه را در صورت رسیدگی و احراز ورود خسارت، به صدور حکم جبران زیان مادی یا معنوی ملزم می کند. با این حال، استناد به این مواد نباید به این برداشت منجر شود که هرگونه تعرض به نام یا تصویر متوفی، خود به خود برای ورثه حق مطالبه خسارت معنوی ایجاد می کند. در تحلیل مسئولیت مدنی، باید میان حقوق مالی قابل انتقال به ورثه، خسارت مستقلی که ممکن است به بازماندگان وارد شود و ادعای جبران زیان وارد شده به شخص در گذشته تفکیک کرد. بنابراین، امکان مطالبه خسارت از سوی بازماندگان به نوع زیان، مبنای قانونی ادعا، رابطه سببیت و سایر شرایط مسئولیت بستگی دارد. صرف وقوع یک رفتار موهن، بدون احراز مبنای قانونی و شرایط مقرر، برای نتیجه گیری قطعی درباره استحقاق جبران خسارت کافی نیست.

حرمت مردگان در تراوی اخلاق اسلامی

از منظر اخلاق دینی نیز حرمت انسان با پایان زندگی به سادگی

همکاری قضایی و تقویت تضمین های حقوقی در رسیدگی به جرایم سایبری سودمند باشد. کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه جرایم سایبری تلاشی مهم برای توسعه چارچوب جهانی همکاری کیفری در محیط دیجیتال است. اهمیت آن، به ویژه در زمینه تسهیل همکاری های فرامرزی و دسترسی به ادله الکترونیکی، نشان می دهد که مقابله مؤثر با جرایم سایبری صرفاً با اتکا به صلاحیت سرزمینی و ظرفیت های داخلی دولت ها امکان پذیر نیست. با این حال، موفقیت این چارچوب را نمی توان تنها با سرعت تبادل اطلاعات یا افزایش توانایی دولت ها در دسترسی به داده ها سنجید. مشروعیت تحصیل ادله، رعایت حریم خصوصی، تضمین حقوق دفاعی، احترام به حاکمیت ملی و حمایت مؤثر از بزه دیدگان نیز باید در ارزیابی آن جایگاهی اساسی داشته باشند. برای ایران، این تحول فرصتی برای بررسی دقیق ظرفیت های حقوقی و نهادی موجود و ارزیابی راهکارهای بهبود همکاری های فرامرزی فراهم می کند. چنین ارزیابی ای باید بر مطالعه قوانین داخلی، شناسایی نیازهای عملی تحقیقات کیفری و بررسی تطبیقی سازوکارهای بین المللی استوار باشد. در نهایت، معیار اصلی موفقیت کنوانسیون، صرفاً گسترش دامنه مشارکت دولت ها نیست؛ بلکه توانایی آن در ایجاد توازن پایدار میان کارآمدی تعقیب کیفری، اعتبار ادله الکترونیکی، حمایت از بزه دیدگان و صیانت از حقوق بنیادین اشخاص است. تحقق این توازن می تواند زمینه ساز شکل گیری الگویی مؤثرتر و در عین حال پاسخگو تر برای حکمرانی کیفری در فضای دیجیتال باشد.

فرو نمی ریزد. قرآن کریم در سوره حجرات، غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه می کند : « أُیْحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ». این تصویر تکان دهنده در مقام نکوهش غیبت، زشتی تعرض به حیثیت دیگران را در وجدان اخلاقی انسان برجسته می سازد. با این حال، آیه یاد شده در درجه نخست ناظر بر نکوهش غیبت است و نباید آن را به تنهایی مستند تحقق جرم یا مسئولیت مدنی در هر نوع تعرض به متوفی دانست. ارزش استنادی این آیه در نوشته حاضر، تبیین مبنای اخلاقی و دینی پاسداشت حرمت انسان است؛ مبنایی که در کنار قواعد قانونی و فتاوای فقهی، تصویری جامع تر از جایگاه متوفی در نظام ارزشی جامعه ارائه می کند. بدین ترتیب، باید میان داوری اخلاقی درباره یک رفتار و احراز مسئولیت حقوقی ناشی از آن تمایز گذاشت؛ تمایزی که از یک سو مانع ساده انگاری در حقوق و از سوی دیگر مانع فروکاستن اخلاق به ضمانت اجراهای قانونی می شود.

مرگ پایان حیات است، نه پایان همه آثار حقوقی

بر این اساس، پرسش « آیا مرده ها هم حق دارند؟ » پاسخی یک کلمه ای ندارد. اگر مقصود از حق، اهلیت تمتع به معنای فنی و حقوقی باشد، ماده ۹۵۶ قانون مدنی پایان آن را با مرگ تصریح کرده است. اما اگر سخن از آثار حقوقی باقی مانده از حیات، حقوق مالی قابل انتقال، حرمت پیکر و آرامگاه یا حمایت از منافع و حقوق قانونی بازماندگان باشد، مرگ به هیچ وجه به معنای بی اثر شدن همه قواعد حقوقی نیست. نظام حقوقی سنجیده، نه با نادیده گرفتن تفاوت میان شخص زنده و متوفی به عدالت می رسد و نه با فروکاستن همه حرمت های انسانی به اهلیت حقوقی. هنر حقوق در آن است که از یک سو حدود و مبانی مسئولیت را با دقت حفظ کند و از سوی دیگر، اجازه ندهد پایان حیات به بهانه ای برای نادیده گرفتن حرمت انسان، حقوق بازماندگان یا احکام قانونی تبدیل شود. مرگ، پایان حیات است؛ اما نه لزوما پایان همه آثار حقوقی، اخلاقی و انسانی آن.

منابع و مستندات

۱. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۰۷ و اصلاحات بعدی، مواد ۸۶۹، ۸۶۷، ۸۶ و ۹۵۶
۲. قانون مجازات اسلامی، کتاب پنجم – تعزیرات و مجازات های بازدارنده، مصوب ۱۳۷۵، ماده ۶۳۴
۳. قانون جرایم رایانه ای، مصوب ۱۳۸۸، مواد ۱۶، ۱۷، ۱۸؛ با لحاظ احکام متناظر در مواد ۷۴۴، ۷۴۵ و ۷۴۶ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی
۴. قانون مسئولیت مدنی، مصوب ۱۳۹۹، مواد ۱ و ۲
۵. قرآن کریم، سورا اسراء، آیه ۷۰؛ سوره حجرات، آیه ۱۲
۶. ابو داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود، کتاب الجنائز، حدیث ۳۲۰۷؛ ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، حدیث ۱۶۱۶
۷. سیستانی، سید علی حسینی، توضیح المسائل جامع، جلد اول، چاپ ۱۴۰۳، مسائل ۸۵۱ و ۸۵۲، مبحث نبش قبر، پایگاه اطلاع رسانی دفتر مرجع عالی قدر آیت الله سیستانی.



پانیز منصوری
پژوهشگر و کارشناس مسائل حقوقی

ادامه از صفحه اول:

حرمت متوفی در فتوای آیت الله سیستانی

حرمت انسان پس از مرگ، در فتاوای معاصر نیز بازتابی روشن دارد. آیت الله العظمی سید علی حسینی سیستانی، نبش قبر مسلمان را حرام می دانند؛ اما این حکم را با استثناها و قیود فقهی همراه می کنند. مطابق همین مسئله، اگر بدن متوفی از بین رفته و تمام گوشت و استخوان های او خاک شده باشد، نبش قبر اشکالی ندارد؛ مگر آنکه موجب هتک حرمت متوفی، تصرف در ملک دیگری بدون رضایت مالک یا ارتکاب عنوان حرام دیگری شود. همچنین در همین کتاب آمده است که تخریب قبور امامزادگان، شهدا، علما و هر موردی که تخریب قبر در آن هتک حرمت شمرده شود، حتی پس از گذشت سالیان و از بین رفتن بدن متوفی، حرام است. اهمیت این فتوا در آن است که از منظر فقهی، گذشت زمان و زوال جسمانی، به خودی خود و در همه موارد، موجب زوال حرمت شرعی متوفی نمی شود. این حکم، پیوندی معنادار میان حرمت انسان پس از مرگ و مسئولیت اخلاقی بازماندگان و جامعه برقرار می کند. با این حال، باید میان حرمت شرعی و آثار قانونی آن تفکیک کرد؛ زیرا فتوا به تنهایی و بدون وجود مبنای قانونی و احراز شرایط مقرر، برای انتساب مسئولیت کیفری یا مدنی کافی نیست. ارزش این استناد در نوشته حاضر، تبیین مبنای فقهی پاسداشت حرمت متوفی است؛ مبنایی که در کنار قواعد حقوق موضوعه، تصویر دقیق تری از جایگاه انسان پس از مرگ ارائه می دهد.

تصویر و حیثیت متوفی در عصر فضای مجازی

چالش پیچیده ترهنگامی پدیدار می شود که تعرض، نه به پیکر و آرامگاه، بلکه به نام، تصویر، صدا یا خاطره اجتماعی متوفی صورت گیرد؛ برای مثال، انتشار تصویر دست کاری شده، نسبت دادن مطالب خلاف واقع به شخص در گذشته یا بازنشر تصاویر خصوصی او در فضای مجازی. در این موارد، نمی توان صرف ناخوشایند یا غیر اخلاقی بودن رفتار را برای احراز جرم کافی دانست. باید بررسی کرد که آیا رفتار ارتكابی با عناصر قانونی جرم مشخصی انطباق دارد، چه حقی نقض شده و چه شخصی از نظر قانون، ذی نفع یا زیان دیده محسوب می شود. مواد ۷۴۴ تا ۷۴۶ قانون مجازات اسلامی، در